Kh\_Osul\_SMJShobeiri\_981018

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۱۸ دی ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

آقای سیستانی بعد از اینکه در مورد لفظ حدیث بحث کردند وارد بحث از مفاد حدیث می‌شوند. در مورد مفاد حدیث می‌فرمایند که تعبیر لا ضرر و لا ضرار سه مرحله بحث دارد. یکی اینکه مادة ضرر معنایش چی است. یکی اینکه هیئت افرادی ضرر یا ضرار معنایش چی است. مطلب سوم اینکه مفاد هیئت ترکیبی چی است. در این سه مرحله بحث را آغاز می‌کنند.

قبل از اینکه وارد این بحث‌ها بشویم، ۲-۳ تا نکتة کلی عرض کنم. خیلی وقت‌ها برای بعضی از واژه‌ها در لغت معانی مختلف ذکر شده. چه در مورد مفردات، چه در مورد هیئات. در مورد حروف جر معانی مختلف ذکر می‌شود. در مورد هیئت افعل، هیئت طلب معانی مختلف ذکر می‌شود. در مورد استفهام معانی مختلف ذکر می‌شود. آیا این معانی مختلف همه‌شان معانی حقیقی واژه هستند یا لا اقل بعضی‌هایشان معانی مجازی هستند. یک گرایشی وجود دارد برای اینکه اینها را معانی مختلف را به یک معنای واحد یا لا اقل یکی دو تا معنا بازگردانده بشود.

یک گرایش، گرایشی هست که ممکن است از معجم مقاییس اللغة برداشت بشود. یک گرایشی هست که در التحقیق فی معانی القرآن کریم، که معانی قرآن کریم مرحوم آقای مصطفوی ارائه دادند. البته بحثی که مرحوم آقای مصطفوی دارند در مورد یک واژة خاص نیست. ایشان می‌خواهند بگویند که اوّلاً مشترک لفظی نداریم. ثانیاً ریشه‌های مختلف یک کلمه، یک واژه یک معنای واحد دارد. ممکن است تصور بشود که روش مرحوم آقای مصطفوی با روش ابن فارس در معجم مقاییس اللغة یکسان هست. ولی دو تا فرق جوهری بین این دو تا روش وجود دارد. یکی اینکه ابن فارس اصرار ندارد که معانی مختلف را به یک معنا برگرداند. در خیلی از ماده‌ها می‌گوید این چند تا اصل دارد. مثلاً همین مادة ضرر که داریم ایشان می‌گوید ثلاثة اصول، سه تا اصل هست.

مطلب دوم اینکه ابن فارس اصلاً دنبال معنای عامی که در همة موارد لفظ در این معنای استعمال شده باشد نیست، بلکه مقاییس اللغة است. مراد از مقاییس اللغة یعنی دسته‌های مختلف معنایی که یک ارتباط معنایی با هم دارند. فرض کنید ممکن است بگوییم یک لفظ با مشتقاتش در ۱۰-۱۵ تا معنا استعمال می‌شود، همه‌اش هم حقیقت است. ولی این ۱۰-۱۵ تا به یک مجموعه‌هایی مرتبط تقسیم می‌شوند. در فارسی مثالی بزنم، کلمة دانشگاه، دانشسرا، دانشکده، اینها معانی‌اش فرق دارد. ولی اینها همه‌شان یک مجموعة واحدی هستند که با همدیگر ارتباط معنایی دارند. مثال از جهاتی مبعّد است از جهاتی مقرب است بعداً در موردش توضیح خواهم داد. در مورد ضرر ممکن است بگوییم که ضرر به معنای زیان زدن است. ضریر به معنای نابینا است. ضرر به معنای نقصانی که در بدن انسان ایجاد بشود یا مال انسان ایجاد بشود. ضرر به معنای آسیب رساندن است. این دو معنا. ضرّه به معنا هوو هست. ضریر به معنای نابینا هست. ممکن است بگوییم همة اینها معانی حقیقی است. ولی این معانی حقیقی یک ارتباط معنوی دارند. یک جهت ارتباط معنوی اینها در این معانی خودشان استعمال شدند. ولی این مجموعه با یک واژة دیگری که ضرر.

ضرر الضاد و الراء ثلاثة اصول، الاوّل خلاف النفع و الثانی اجتماع الشیء و الثالث القوت.

می‌گوید بعضی از معانی مختلفی که این واژه دارند ارتباط دهنده‌شان این است که همه‌شان یک نوع زیان رساندن یا زیان دیدن امثال اینهاست. بعضی‌هایشان به اعتبار اینکه یک نوع اجتماعی در آنها وجود دارد و الثالث القوة. نمی‌خواهد چیزهای مختلفی که خلاف نفع باشد اینها را بگوید جامع دارند و لفظ در این جامع استعمال می‌شود. فالاول الضر ضد النفع یقال ضرّه یضرّه ضرّاً ثمّ یحمل علی هذا کلّ ما جانسه او قاربه. همین چیزهایی که مجانس و مقارب هست از همین معنای واحد است. فالضر الهزال لا قری و الضِرّ تزوّج المرأة علی ضرّةٍ. زن دوم گرفتن. یقال نکحت فلانة علی ضرٍّ ای علی امرأة کانت قبلها و قال الاسمعی تزوّجت

این نمی‌خواهد بگوید معنای ضِرّ با معنای ضَر یکی است. ضِر به معنای زن دوم گرفتن است یا زن رویش گرفته شدن است، زن دوم شدن. ضِرّ زن دوم شدن. تزوج المرأة علی ضرّةٍ، یعنی به عنوان زن دوم قرار گرفتن. این معنای ضَرّ و ضِرّ دو معنای مختلف است. ولی اینها همه‌شان این هست وقتی تعدّد ازدواج هست به همدیگر ضرر می‌زنند. و الضرّة اسمٌ مشتقٌّ من الضرّ کأنّها تضرّ الأخری کما تضرّها تلک. هووها به همدیگر ضرر می‌زنند کلمة ضرّه در موردشان به کار برده شده. ایشان نمی‌خواهد بگوید اینها یک معنای واحد دارند، می‌خواهد بگوید این معانی مختلفند ولی این معانی مختلف ارتباط معنوی بینشان وجود دارد. یک گروه معنایی هستند. ایشان در صدد به دست دادن گروه‌های معنایی است که آیا همة معانی مختلف تحت یک گروه داخل می‌شوند یا گروه‌های مختلف معنایی هستند.

حاج آقا یک قرینه‌ای ذکر می‌کردند برای اینکه. ایشان خصوص این بحث، بحث را دنبال نمی‌کردند که ریشه‌های مختلفی، کلمه و مشتقاتش بخواهند بگویند همة کلمات و مشتقاتش اشتراک معنوی است نه اشتراک لفظی. ایشان در مورد معانی مختلف حرف جر این را می‌فرمودند. می‌فرمودند این معانی مختلف حرف جر که هست اینها اشتراک معنوی است. یا از باب حقیقت و مجاز است، امثال اینها. یک معنایش حقیقی است، بقیه‌اش مجازی است. ایشان می‌فرمودند کاشف قضیه این است که فرض کنید مِنْ که به معنای از هست در معانی مختلفی که در عربی به کار می‌رود، در همه یا غالب آن معانی هم در فارسی به کار می‌رود. مرادفش در ترکی هم به همة آن معانی به کار می‌رود. این خودش کاشف از این است که ارتباط معنوی وجود دارد. اینجور که تصادفاً یک لفظ دقیقاً به همان ۳-۴ معنایی که در فارسی وضع شده در عربی هم وضع شده باشد، در ترکی هم وضع شده باشد، مطمئناً چنین نیست. این کاشف این است که برای یکی از اینها بوده و استعمالش در دیگری به ارتباط معنوی است، مجاز. مجاز به اعتبار اینکه شباهتی که بین این معانی هست به کار رفته. یا در یک جامعی هست آن معانی دیگر از باب تعدد دال و مدلول استفاده می‌شود. مشترک لفظی نباید باشد.

من خدمتشان عرض می‌کردم که این استدلالی که ایشان مطرح می‌فرمایند در اثبات اینکه یک لفظ در معانی مختلف به نحو وضع تعیینی غیر مرتبط وضع شده باشد خوب است. ولی گاهی اوقات ما یک سری وضع‌های طولی داریم. توضیح ذلک اینکه ما فرض کنید در اعلام مثال بزنم، یک موقعی پدربزرگ اسمش می‌شود احمد، پدربزرگ که از دنیا می‌رود اسم نوه را احمد می‌گذارند. این احمد که بر نوه گذاشته می‌شود به تبع احمد که بر پدربزرگ گذاشته بودند روی نوه گذاشتند. دو تا وضع تعیینی است ولی این وضع‌های تعیینی، وضع‌هایی هست که به تبع همدیگر هستند. یعنی به خاطر ارتباطی که این دو تا دارند یک وجه تناسبی، یک مناسبتی آن اوّلی بر دومی اطلاق شده.

یا گاهی اوقات ابتداءً به نحو مجازی استعمال شده بعداً حقیقت شده. وضع تعینی این شکلی است. مثلاً فرض کنید کلمة منافق. اصلش به معنای دو رو و امثال اینها هست. کسی که راست نمی‌گوید و اعتقاد درونی‌اش با آن چیزی که بروز می‌دهد تفاوت دارد. ما منافق را ابتداءً ممکن است مجازاً در مورد مجاهدین خلق اطلاق کنیم ولی به تدریج اینقدر این منافق منافق منافق بگوییم تا این کلمة منافق در مورد مجاهدین خلق حقیقت بشود. یک وقتی می‌گوییم سازمان منافقین دیگر از اوّل مطلق دو رویان به ذهن نمی‌رسد خصوص سازمان خاص با آن ایده‌ها و کردارهای خاص به نظر خطور کند. این یک وضع تعیّنی است. این تعدد وضع است. یعنی کلمة منافق هم به معنای دو رو به معنای مطلق خودش است هم به معنای آن سازمان خاص به کار می‌رود. منافقین هم به معنای دو رویان هست هم به معنای افراد سازمان مجاهدین خلق است. ولی این دو تا معنا در طول هم هستند. یعنی ابتداءً لفظ منافق به معنای دو رو بوده، این منافق به معنای دو رو اوّل مجازاً در مورد اینها استعمال شده این مجازاً با کثرت استعمال حقیقت شده، حالا که حقیقت شد یک معنای جدیدی برای منافق ایجاد شده. ما آن چیزی که ممکن است ما بسیاری از معانی مثلاً حروف جر را حقیقت بدانیم. ولی حقیقتی که وضع تعیینی طولی یا تعیّنی طولی داشته باشد. به خصوص تعیّنی‌اش خیلی شایع‌تر است. برای تعیینی مثال دیگری بزنم. همین مثالی که زدم در مورد دانشگاه همین است. دانشگاه اصلش از جهت لغوی یعنی محل دانش. ولی الآن ما دانشگاه که اطلاق می‌کنیم به معنی محل دانش که نیست. به معنای یک نهاد فرهنگی با کارکرد خاص خودش است. دانشگاه با دانشکده فرق دارد، با دانشسرا هم فرق دارد، با حوزه هم فرق دارد. با مؤسسات آموزشی هم فرق دارد. در حالی که اینها همه‌شان در آن جامع دانشگاه بودن یعنی محل دانش یکسان است. به دلیل اینکه آمدیم لفظ دانشگاه را به یک تناسبی بر این نهاد خاص وضع کردیم. این وضع تعیینی است ولی وضع تعیین طولی است. یعنی به اعتبار آن معنای اوّلیه بر این معنای دوم انسان وضع می‌کند.

این وضع‌های تعیینی طولی خیلی‌هایش به خاطر ارتباطات معنوی است. یعنی اینجور نیست به‌طور طبیعی. یک تعبیری حاج آقا از قول مرحوم آقای داماد نقل می‌فرمودند در مورد صحیح و اعم. می‌فرمودند که آقای داماد می‌فرمودند الفاظ بر صحیح تعییناً وضع می‌شود، تعیّناً به معنای اعم به کار می‌رود. ایشان می‌گفتند انبساط طبیعی پیدا می‌کند. و یک مثال می‌زدند روغن کرچک که به کاغذ می‌رسید خودش یک دفعه پخش می‌شود. این یک نوع تشبیه است ولی اصل قضیه این هست که واژه‌ها یک نوع استعمالاتی در مشابهاتش می‌شوند و این استعمال در مشابهات کم کم به طور طبیعی یک وضع‌های تعیّنی را به دنبال می‌آورند. وضع‌های تعیّنی خیلی‌هایشان وضع‌های تعیّنی خودبخودی است. یعنی یک نوع طبیعت لغت اینجور توسعة معانی را اقتضاء می‌کند. وضع‌های تعیینی طولی هم احیاناً همینجور است. خیلی وقت‌ها به خاطر ارتباطات خاص ممکن است یک وضع تعیینی خاصی اینجا شکل بگیرد.

ما اگر به دنبال صرفاً وضع تعیینی باشیم آن هم وضع تعیینی مستقل، اینکه وضع‌های تعیینی متعدد مستقل وجود داشته باشد در قالب موارد آدم می‌داند چنین نیست. البته اینکه می‌گویم غالب چون گاهی اوقات یک سری معانی از لغت‌های دیگر وارد یک زبان می‌شوند. زبان یک جریان زنده است و از فرهنگ‌های دیگر تأثّر می‌پذیرد. یک موقعی من در مورد زبان انگلیسی می‌خواندم. زبان انگلیسی ۵۰۰۰۰۰ ماده دارد، حجم عظیمش از چندین زبان قدیمی ریخته شده در این زبان انگلیسی. زبان انگلیسی از یک زبان‌های قدیمی هست که با همدیگر این لغت را ایجاد کردند. عربی هم همینطور، می‌تواند از لغت‌های دیگر در آن وارد شده باشد. این منشاء تعدد معانی شده باشد. هر مقداری که یک زبان، لغات دخیلش کمتر باشد تعدّد وضع تعیینی‌اش کمتر است. ولی گاهی اوقات ممکن است از زبان دیگری یک واژه‌ای داخل شده باشد و یک معنا. فرض کنید کلمة جناح، جناح ممکن است بعضی‌ها می‌گویند جناح همان معرّب گناه فارسی است. بعضی‌ها می‌گویند جناح از مادة جنح به معنای ماله است. جناح یعنی میل از حق. فرض کنید اگر ما جناح را دو تا داشت، یکی میل از حق، یکی گناه به معنای اثم و فسق و فجور، خلاف قانون الزامی رفتار کردن. این دو معنا یکی‌اش به اعتبار این هست که این جناح از لغت فارسی وارد شده. یکی‌اش به اعتبار اینکه از مادة جنح، جناح ایجاد شده باشد. اینکه معانی مختلف ممکن است ناشی از ورود از زبان‌های دیگر. یا ورود از لغت‌های فرعی دیگر. مثلاً عربی لغت‌های مختلف دارد. می‌بینید یک لغت حجازی دارد، یک لغت تمیمی دارد، قوائل مختلف، این قوائل مختلف به منزلة رودخانه‌های کوچکی هستند که آبشان در یک رودخانة بزرگ ریخته می‌شود، در یک رود ریخته می‌شود، تغذیه می‌کنند آن زبان معیار و زبان اصلی را. و تفاوت‌های در مورد این چیزها هم هست.

معروف است فیروزآبادی برای اینکه لغت عربی یاد بگیرد رفته بود قبائل عربی زندگی می‌کرده و فارس بودنش را هم پنهان کرده بوده. فیروزآبادی اهل شیراز و آن طرف‌هاست. در فارسی می‌گویند چراغ را بکش. شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا که معشوقه نداند که تو در خانة مایی. شمع کشتن، چراغ کشتن در فارسی قدیم اینجوری به کار برده می‌شده. آنجا رفته بود ازدواج کرده بود. زنی از آنجا گرفته بود. موقعی که آخر شب بوده به زن می‌خواسته بگوید چراغ را خاموش کن، می‌گوید اقتل السراج. به جای اطفاء السراج که چراغ را خاموش کن گفته بود اقتل السراج. زن یک دفعه جا می‌خورد می‌گوید اقتل السراج؟ می‌گوید من از یک قبیله‌ای هستم که ما اقتل السراج به کار می‌بریم. اینجوری خودش را توجیه می‌کند، استعمال ما اقتل السراج، اطفاء السراج به کار نمی‌بریم و فرار می‌کند. از این پدیدة ارتباطات قبائل که معانی را وارد معنای قبیلة اصلی می‌کنند استفاده کرده بوده برای اینکه از آن مشکلی که برایش ایجاد شده بوده فرار کند.

اینها نکاتی هست که باعث می‌شود که یک واژه معانی مختلف پیدا کند. اینکه بخواهیم اصرار داشته باشیم که همة معانی مختلف را به یک معنای واحد بازگردانیم مطلب خطایی است.

در پرانتز یک نکته‌ای را اینجا بگویم. یک مطلبی خیلی وقت‌ها، در یکی از نوشتجات منوچهر بزرگمهر می‌خواندم، در مورد فلسفه بود. در مورد اینکه ویتکنشتاین این دیدگاه که در فلسفة یونانی هست که دنبال جامع می‌گردند برای لغات این را انکار کرده. می‌گوید معانی مختلفی که لفظ در آنها به کار می‌رود آن معانی مختلف ارتباط زنجیره‌ای با هم دارند. و می‌گوید گاهی اوقات یک لفظ بر چند تا چیز به کار می‌رود. اوّلی با دومی ارتباط دارد، دومی با سومی ارتباط دارد، سومی با چهارمی ارتباط دارد، چهارمی با پنجمی ارتباط دارد، ممکن است اولی با پنجمی هیچ ارتباطی نداشته باشد. ارتباط زنجیره‌ای با همدیگر دارند. قطعات یک زنجیر با همدیگر، حلقه‌های زنجیر با همدیگر یک رشتة واحد را تشکیل می‌دهند ولی اوّلی و آخری‌شان با همدیگر ارتباط مستقیم ندارند، ارتباط با واسطه دارند.

مثال می‌زند کلمة بازی را. می‌گوید بازی در معانی مختلفی به کار می‌رود، این معانی مختلف ارتباطشان، ارتباط زنجیره‌ای هست. حرف‌های ویتکنشتاین را نخواندم، نمی‌دانم، چون خیلی از این مترجمین ما قادر به انتقال دقیق آن مفاهیم اصلی حرف‌های فیلسوف‌های به خصوص بعضی از نحله‌های فلسفی نیستند. بحث‌هایی که ایشان ارتباط حلقوی و امثال اینها مطرح کرده یک مقداری باید دید مراد چی است. ممکن است مرادش همین حرفی که من عرض می‌کنم باشد که گاهی اوقات آن معانی مختلف همه‌شان هم معنای حقیقی هستند. ولی به خاطر همین وضع‌های تعیّنی طولیّه اوّلی به وضع تعیّنی با دومی ارتباط پیدا می‌کند، دومی با سومی ارتباط پیدا می‌کند، سومی با چهارمی ارتباط پیدا می‌کند، سومی با چهارمی ارتباط پیدا می‌کند و به این معنا نیست که در جامع استعمال شده باشد. ممکن است همین عرضی که من عرض کردم باشد. ممکن است معانی دیگری هم در آن باشد که من نمی‌دانم. البته خصوص کلمة بازی خیلی روشن نیست از آن مثال‌ها باشد. ما شکل بازی را نباید در نظر بگیریم. بگوییم شکلش یک بازی کامپیوتری است، یک سری‌هایش بازی‌های دیگر، انما الدنیا لهو و لعب امثال اینهاست، اینها را نباید. آن چیزی که یک نوع عدم جدیتی که در آن وجود دارد. آن هدف یک نوع بازی ما چیزی که می‌فهمیم در مقابل جد، لعب در مقابل جد، لعب و جد، ممکن است همة اینها در این جامع مشترک باشند. فقط صورت ظاهری را نباید در نظر گرفت.

ما اینکه اصرار داشته باشیم که اصلاً مشترک لفظی نداریم، وجهی ندارد. عواملی وجود دارد که باعث اشتراک لفظی می‌شود، وضع تعیّنی، وارد شدن از اقوام دیگر. باید عواملی که معانی واژه‌ها را انسان می‌فهمد با آنها توجه بکند ببیند اینها واقعاً تعداد معنا دارند یا ندارند. یعنی می‌شود دو تا لفظ باشند عیناً هیچ فرقی در معنا نکنند.

استاد: نه. آن یک بحث دیگر است، آن بحث ترادف است. بحث مشترک لفظی است. یک لفظ ممکن است به چند معنا به کار رفته باشد، معنای اولیه‌اش معنای اصلی باشد، معنای دوم بابت تعیّنی ایجاد شده باشد. معنای اولیه‌اش در اصل لغت بوده، معنای دومی‌اش از لغت دیگر داخل شده باشد. معنای اولیه‌اش معنای تعیینی اوّلیه باشد، معنای دوم تعیینی ثانویه. اینها همه امکان دارد.

حالا آیا واقعاً اتفاق افتاده یا واقعاً اتفاق نیفتاده باید به قوانینی که ما به وسیلة آن معانی لغات را درک می‌کنیم، تبادر استعمال بلا تأمّلٍ. راه‌هایی که به وسیلة آنها معانی را درک می‌کنیم به آنها مراجعه کنیم.

شاگرد: فرمایش شما که منافاتی با این بحث اشتراک ندارد. یک ریشة مشترک ندارد.

استاد: نکتة دوم اینکه ریشة مشترک غیر از معنای مشترک معنوی است. ریشة مشترک ارتباط معنوی را اثبات می‌کند. خیلی وقت‌ها ریشة مشترک دارند، یعنی ارتباط معنوی. یعنی آن بحثی که ابن فارس دارد، آن بحث اصلاً ربطی به کلام آقای مصطفوی ندارد. آقای مصطفوی اصرار دارند کأنّ همة این معنا در آن جامع استعمال می‌شود. در حالی که هیچ. این تکلّم محض است. با زور زدن‌ها و اصرارهای بیجا معانی را در یک معنا. در خصوص بحث ما یک نکته‌ای عرض بکنم. کلمة ضرّه به معنای هوو است. کلمة ضُرّ به معنای بدحالی و سوء حال است. کلمة ضریر به معنای نابیناست. اینها یک ارتباط معنوی با هم دارند. همه‌شان یک نوع نقصان و کمبودی درشان وجود دارد. ولی این معنای این نیست که ضریر به معنای مطلق شخصی که کمبود در او ایجاد شده باشد. ضریر در خصوص نابینا استعمال می‌شود. و در خصوص نابینا و ممکن است حقیقت هم بدانیم. بگوییم ضریر یکی از معانی فعیل در اینجا به معنای خصوص نابیناست اصلاً. ضریر که می‌گوییم معنای حقیقی‌اش اصلاً نابینا باشد. این خیلی مجرّد اینکه این ریشه‌های مختلف ارتباط معنوی دارند، معنایش این نیست که لفظ بر این جامع ارتباط وضع شده باشد. جامع ارتباط وجه تسمیه است. وجه تسمیه نه مطّرد ۳۱:۲۳ است نه منعکس. نه مسمّی را تعیین کند. مثالی که اوّل بحث زدم دانشگاه، دانشکده، دانشسرا، از همین باب است. این سه تا واژه از جهت اصل معنای لغوی‌شان یکی هستند. همه به معنای محل العلم است، محل دانش است. ولی تعییناً ما دانشکده را به یک نهاد خاص اطلاق کردیم، دانشگاه را به یک نهاد دیگر، و دانشسرا را به نهاد سومی اطلاق کردیم. سه تا لفظی که در اصل معنای لغوی یک معنای واحد داشتند اینها را در معانی مختلف به کار بردیم. وجه تسمیة اینها این است که همة اینها یک محل دانش هستند ولی در مطلق محل دانش به کار نبردیم. وجه تسمیه نه مطّرد است نه منعکس. یعنی نه همه جاهایی که محل دانش هست ما دانشگاه به آن اطلاق می‌کنیم، نه همه جایی که دانشگاه هست احیاناً ممکن است محل دانش باشد. به اعتبار اینکه در این نهاد غالباً دانش آموخته می‌شود، فرض کنید مسجد، به معنای سجده‌گاه. ممکن است مسجد یک کارکردهای دیگری هم داشته باشد. فقط بحث نماز نباشد. مسجد محل تجمع مسلمین برای اعلام کارهای عمومی فرض کنید باشد. ولی به اعتبار اینکه چیز اصلی‌اش نماز است، کارکرد اصلی‌اش نماز هست ما مسجد بر آن اطلاق می‌کنیم. نه هر جایی که در آن نماز خوانده می‌شود مسجد است، نه مسجد هم فقط باید در آن نماز خوانده باشد. نه اطّراد در آن مطرح است نه انعکاس، نه مطّرد است نه منعکس.

این است که نباید به این شکل بحث‌ها را به صورت بحث‌های کلیشه‌ای. بحث‌های بسته نگاه کنیم. ما قواعدی که معانی لغات را کشف می‌شود آن معانی را کشف کنیم.

نکتة دیگری که اینجا می‌خواهم عرض بکنم، نکتة بسیار مهمی است که در فرمایشات آقای سیستانی باید به آن توجه داشت، آن این است که فرض کنید کلمة ضریر به معنای نابیناست. اینکه ضریر را ما به معنای نابینا به کار می‌بریم معنایش این نیست که کلمة ضَرّ را هم به معنای إماء ۳۴:۰۲ بتوانیم به کار ببریم. ممکن است یک وضع تعیّنی یا وضع تعیینی که ایجاد می‌شود در مورد یک مشتق خاص ایجاد بشود. آن مشتق خاص اگر یک معنایی پیدا کرد معنایش این نیست که کلّ ریشه این معنا را پیدا می‌کند.

آقای سیستانی اینجا بحث را که شروع می‌کنند. یک چیزی از آغاز بحث ایشان عرض بکنم. ایشان می‌فرمایند که المقام الاوّل فی مفاد مادّة ضرر و قد ذکر اللغویون لها معان کثیرة کالنقص و الضیق و سوء الحال و الضمانة و الإماء و المرض و الهزال و الحاجة و القحط و الایذاء و العلة و غیر ذلک.

این معانی که ایشان به عنوان معنای مادة ضرر ذکر می‌کنند در هیچ کتاب لغتی به این شکل نیامده. برای ریشه‌های مختلفش، برای مشتقات مختلفش ذکر کردند. مثلاً إماء در ضریر هست. ضمانت، تاج العروس، ضرر را که مطرح می‌کند می‌گوید ضرر یک ضَر داریم یک ضُر داریم. بعد مطرح می‌کند معنای ضَرّ و ضُرّ با هم فرق دارد. قال ابوالدریج کل ما کان سوء حال و فقر و اشدّة فی بدن فهو ضرٌّ و ما کان ضد النفع فهو ضرٌّ. سوء حال را در مورد ضُرّ گفته نه در مورد ضرر. بعد در مورد فرق بین ضرر و ضرار یک صحبت‌هایی می‌کند می‌گوید و الضارورا القحط و الشدّة و الضرر و سوء الحال کالضَر بالفتح ایضاً. این معانی را برای ضارورا ذکر کرده بود. بعد می‌گوید که و الضرر النقصان یدخل فی الشیء. یقال دخل علیه ضرّ فی ماله. و الضرّا بالمدّ الضمانة، زمینگیری. و منه الضریر بمعنی الضَمِن. در ضرّاء و ضریر به معنای ضَمِن گفته. و الضرّاء شدّة و الفقر و العذاب. و الضرّاء النقص فی الاموال و الانفس کالضرّة و الضرارة. و الضریر کأمیر کالرجل ذاهب البصر. و من المجاز الضریر المریض المحذور. هزال ۳۷:۰۲ که ایشان معنی می‌کند. همینجور شما اینها را نگاه بکنید، می‌بینید که این معانی مختلفی که اینجاها ذکر شده. و الضرورة الحاجة. این حاجت که ایشان می‌گوید. و الضرر محرّکة الضیق. و معانی مختلفی که.

این معانی مختلف، اینکه بگوییم همة اینها را به عنوان مادّة ضرر ذکر کردند، نه به عنوان مادة ضرر ذکر نکردند. یک ریشة خاصش را می‌گویند این مشتق خاص است. یک مشتق خاص را به این معنا گرفتند. چون مشتقش به این معناست کل ماده به این معنا باشد این در نمی‌آید. این است که باید اینها را جدا کنیم. ببینیم کدام یکی از اینها به عنوان ماده ذکر کردند، کدام یک از اینها به عنوان مشتق ذکر کردند. یک نکات کلی است که ان‌شاءالله شنبه.

شاگرد: برهان حاج آقا را بیان می‌کنید در آن فرمایششان. چرا حاج آقا می‌گویند این معانی باید واحد باشد؟

استاد: حاج آقا مطلبی که مطرح می‌کردند این است که نمی‌شود به صورت تصادفی همة معانی مختلف. فرض کنید در زبان‌های مختلف در عربی کلمة مِنْ ۵ تا معنا دارد. مرادف مِنْ در فارسی همین ۵ تا معنا را داشته باشد. مرادف مِنْ در ترکی هم همین ۵ تا معنا را داشته باشد. این صدفتاً نمی‌شود، تصادفاً نمی‌شود این چیزها را. اینکه این معانی مختلف پیدا می‌شود بعضی‌هایش ممکن است وضع تعیینی نباشد، وضع تعیّنی باشد. وضع تعیّنی به جهت ارتباطات معنوی است. ارتباط معنوی این مطلب را.

بعضی‌هایش ممکن است وضع تعیینی طولی باشد. و وضع تعیینی طولی هم به خاطر ارتباط معنوی ممکن است باشد. یعنی چون ارتباط معنوی دارند دقیقاً همان معنا را بر دیگری هم. نمی‌خواهم بگویم همة این معنا یک توجیه واحد داشته باشد. توجیهات متعدد. بعضی‌هایش به جهت وضع تعیینی طولی، بعضی‌هایش به عنوان وضع تعیّنی امثال اینها وجود داشته باشد. البته این مطلب هم درست است. فرض کنید ۱۰-۱۵ معنایی که برای حروف جر ذکر می‌کنند بالوجدان همة این ۱۰ معنا حقیقت نیست. آن مطلبش درست است. ولی نه به این برهان. چون خارجاً می‌دانیم که خیلی از این معانی جنبه‌های مجازی دارد. انسان احساس تجوّز می‌کند در آن معانی. آن نکات دیگری گاهی اوقات آن معانی را کم می‌کند. ولی اینکه نهایتاً بخواهیم بگوییم حتماً یک معنا هست، نه ممکن است اینها ۷-۸ تا معنا ذکر کردند، ۷-۸ تا معنا بازگشت بکند به ۲-۳ معنا و هر ۲-۳ معنا هم حقیقت باشد، ولی نه حقیقت به عنوان اینکه در وضع تعیینی مستقل از هم بر این ۲-۳ تا معنا. ممکن است حتی آن ۲-۳ تا معنا هم بینشان ارتباط معنوی باشد. اوّل در یک معنا به کار رفته باشد، بعد به تناسب آن معنا وضع تعیّنی در معنای دوم پیدا کرده باشد. اینکه اینها معناهایش حقیقی است، مجازی است امثال اینها را با این برهان نمی‌شود تعیین کرد باید به چیزهای دیگر توجه کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]